

# خیام و ابو العلابی معری

۲

## نگارش آقای خطیبی نوری

فردوسی نیز اگرچه در فلسفه استاد بود در اشعار خود چندان نسبت به فلسفه خوش بین نیست و گفته های آنانرا درخور اطمینان و شایسته اعتماد نمیداند. ولی مسلماً این بدبینی وعدم التفات از راه تعصب و جهل که ویژه ظاهرپرستانست نیست زیرا فردوسی محققاً در این علم قوی دست بود و استادی و مهارتی بسزا داشت ولی از آنجا که در نتیجه تحقیق و ممارست کامل دانست که گفتگوهای فلسفی هیچگاه به نتیجه منتهی نشود و مشکلات لا ینحل حیات و رمز اسرار طبیعت را که آدمی همواره در پی درک و فهم آن بوده است حل نکند این علم چندان مورد توجه و التفات او قرار نگرفت.

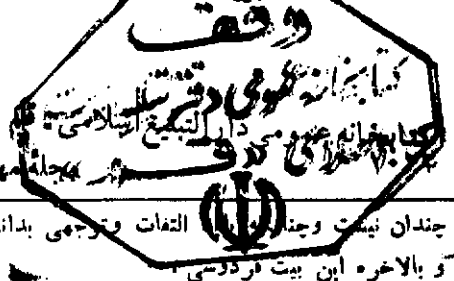
این نکته مسلم است که طبع کنجکار و حقیقت جوی انسانی پیوسته در جستجوی کشف معمای حیات و دانستن اسرار مبداء و معاد است و بهمین سبب از آنرور که فرزند اسان یا بدائرة وجود گذارد و تا اندازه بهستی خویش بی برد چون و چرا در او را این جهانی را آغاز کرد و پایه شك و تردید را بنیان نهاد زیرا طالب کشف حقائق بود و میخواست مبدأ و منتهای خویش را بداند و علت وجود و سبب آفرینش خود را درک کند.

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم  
که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود  
بکجا میروم آخر نمائی وطنم  
مانده ام سخت عجب گز چه سبب ساخت مرا  
یا چه بوده است مرادوی از این ساختنم

در اثر همین کنجکاری و دقت که بشر برای درک حقائق و اسرار کیمیتی ابراز و اظهار میداشت باب بسیاری از علوم و فنون بر وی گشوده شد و از آنجائیکه فلسفه و علوم الهی نیز برای حل این موضوع و درک این مقصود بشر را دستیاری قوی بود طبعاً رواج و رونقی فراوان یافت ولی هیچگاه نتوانست حقائق اسرار عالم را بر او روشن کند زیرا آنجا که پایه ابیات فلسفی اینگونه مسائل انجامیده است دانشمندان و فلاسفه زرک دم در کشیده و سخن نگفته اند و پس از قیل و قالهای فراوان و گفتگوهای بی پایان ناچار باز گفت آنها با اصول مذهبی بوده است و قواعد و قوانین مذهبی را در این باب دست آویز قرار داده اند.

همین امر سبب شد که بسیاری از دانشمندان که خود مراحل علمی و فلسفی را طی کرده و از آن برای نیل بمقصود و مطلوب خویش نتیجه و فایده ندیده اند یکبار به از آن دوری جستند و برود دسته که این قبیل علوم را حلال مشکلات عالم و کاشف اسرار ازلی و ابدی میدانستند همدانشان شدند.

فردوسی نیز از دسته اخیر بود پس اگر او را در شاهنامه با فلاسفه و الهیین سروکاری



چندان نیست و چنانچه التفات و توجهی بدانها ندارد از این جهت است نه از راه تعصب و ناهمانی و بالاخره این بیت فردوسی

### ایا فلسفه دان بسیار گوی نیویم براهی که گوئی پیوی

اگرچه برد این گروه است با اشعار خاقانی که هم در این باب سروده است و سابقا آنها را در این وجیزه نقل کردیم برابر نیست زیرا آن يك متکی بتعصب بی مورد و با احساسات شاعرانه است و این يك بی شائبه فرض و بدون آمیختگی باهیچگونه تعصبی صرفا متکی به براهین علمی و از روی تحقیق و ممارست سروده شده است .

باری سخت گیری فقها و زهاد و شیوخ و عباد در ظواهر امور مذهبی و سلب آزادی مردم در تمام عئون اجتماعی و دینی و علمی گروهی را بمخالفت با این عده برانگیخت و حتی دسته از مردم از طریق مذهب با آنها بتزاع برخاستند و شاید بتوان گفت که فرقه **پاهنیان** که خود گروهی از مسلمین هستند در نتیجه مخالفت توده مردم باظاهر پرستان پدیدآمدند تا آنجا که این فرقه از مسلمین برخلاف دسته اول تمام احکام و قوانین اسلامی را تاویل و تفسیر میکردند و حتی در مراحل اخیر دعوت خود بند تکلیف و قید احکام مذهبی را از گردن پیروان خویش برمیداشتند و آنانرا در امور مذهبی خودسر و آزاد میکداشتند .

از طرز رفتار و سلوک آنها با توده مردم در امور مذهب گاملا آشکار بود که ضدیت و مخالفت آنها متکی بمذهب ولی از راه اغراض و امیال شخصی است مخصوصا این عده با گروه شعرا که آزاد منش تر و بی پروا ترین طبقات اجتماعند بیشتر غرض رانی میکردند زیرا بهم آن میرفت که حرکات و اعمال ناشایست آنها روزی دربرده اشعار و گفته های دلنشین شعرا گوشزد توده مردم شود از این رو **آبه الشعراء یتبهمم الغاؤون يقولون مالایفعلون و هم فی کل وادیهمون** را ورد زبان ساختند و بمد آن در مقابل عامه مردم با این دسته می جنگیدند و با همین حرابه و دست آویز شعرا را در زحمت و رنج فراوانی افکندند و احساسات توده مردم را برضد آنها برانگیختند . حتی چنانکه معروف است سنائی پس از ساختن حدیقه دچار همین تکلیف شد و اگر کتاب او را مفتی بغداد نمی دید و موافقت آنرا با عرع انور تصدیق نمیکرد چون فقههای همعصرش آنرا مخالف کلام آسمانی قلمداد کرده بودند بی شك از نعمت حیات محروم میشد و قطعا سرش بدار میرفت .

بالاخره در اثر افکار و عقایدی از این قبیل که ایجاد حس بدبینی و نفرت نسبت باین طبقه میکرد کار آنها سخت دشوار شد و فکر ضدیت و مخالفت و از بین بردن این گروه در نهاد خواص مردم قوت گرفت و بهمین جهت از این تاریخ بیعد در اشعار شعرا که منادی افکار اجتماعند کلماتی از قبیل **عابد و زاهد و رند و فلاش فرین یکدیگر قرار گرفتند و کیمه و بتخانه و محراب و میکده** یهاوی هم جایگزین شدند و شعرا علی رغم ظاهر پرستان در اشعار خویش خورقه و سیبه و سجاده خود را در گرو باده و ساغر میکداشتند و بالاخره پایه این دشمنی دیرین قوت گرفت تا بجائی که بدبهای این گروه ظاهرا و بی پروا گفته میشد و شاعر شوریده شیرازی نیز با همه وارستگی و بی پروائی که نسبت باین قبیل مسائل داشت خاموش ننشست و بر رد آنها زبان گشود و گفت :

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر میکنند

چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

باری این افکار و نظریات در اشعار خیام نیز که از هر حیت آزاد منش و بی پروا بود تاثیر فراوان کرد و از آنجائیکه خود او نیز از جور و ظمن این گروه خلاصی نداشت و هر روز بگناهی و هوسب بانامی و خلافی منتسب میشد يك قسمت از اشعار او در طرد و رد این فرقه و مخالفت با ظواهر امور مذهبی است زیرا این تعصب در دوره خیام بمنتهی درجه رسید و خیام در عصر خود بیش از هر کس گرفتار این روی و ریا بود حتی چنانکه مشهور است یکی از شیوخ آن عصر که خود در زمان نزد خیام بخواندن فلسفه اشتغال داشت ظاهراً او را بعلمت تعلیم و تعام این علم طرد و لعن میکرد عاقبت شاعر بستوه آمد و یگانه ای که این شخص برای آموختن فلسفه نزدیک او آمده بود بر باغ خانه خویش طبل فرو کوفت و مردمان را از آمدن او بخانه خود برای تعلیم این علم بیاگاهانید و آن ماجرا جوی را رسوا کرد .

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که این قبیل افکار اگرچه در ترانه های خیام فراوانست يك قسمت آن حتماً و قطعا مولود احساسات شاعرانه اوست زیرا گاه ممکن است شاعر بطوری مقهور و مغلوب احساسات خود گردد که بافکار و عقاید ثابت خویش نیز پشت یا زند و از آنها بشدت خورده گیری و انتقاد کند و پس از بر طرف شدن احساساتی که موجب این قبیل افکار بودند از گفته های خویش برگردد و عقاید اصلی خود را پیروی نماید .

بهمین جهت است که در اشعار هر شاعری عقاید و افکار مختلف و متضاد فراوان یافت میشود و حتی در ضمن يك غزل یا يك قصیده ممکن است سراننده آن افکار و عقاید متضاد و مختلفی ابراز و اظهار کرده باشد پس با در نظر گرفتن این مطلب اگر اشعار گویندگان را مبنای عقاید آنها بدانیم سخت بخطا رفته ایم زیرا ممکن نیست که يك فرد انسان در دوره کوناه عمر خویش تا این پایه تغییر عقیده داده باشد .

با اینجهت بی مورد نیست اگر گفته شود که عقاید و افکار شاعر همواره باز یجبه احساسات اوست زیرا هیچ شاعری نیست که عقایدش گاه گاه تحت تاثیر احساسات قرار نگرفته باشد و حتی فردوسی هم که اشعارش مثل اعلای افکار حقیقی و واقعی است و کمتر مبنای خیالی دارد سخت تحت تاثیر احساسات گوناگون خویش بوده است و در شاهنامه او نمونه های کاملی بر این مدعا میتوان یافت . یا مثلاً خاقانی در آن هنگام که بمکه سفر کرد اشعار و قصائد غرائی نیز در این باب سرود و در یکی از آن قصائد اشاره میکند که کسی در این سفر او را بنوشیدن شراب تکلیف کرده است و او در جواب میگوید :

گفتم پسندد داورم کز فیض عقلی بگذرم

حیض عروس رز خورم در حوض ترسا داشته

خاصه که خضرم در عرب با آب زهزم شسته لب  
من گرد کعبه چند شب زنده تنها داشته

و پس از مراجعت از آن سفر بواسطه سختی هائی که در خاک عربستان دیده و در نجهائی

که از اعراب بیابانی بدو رسیده بود سخت دل آزرده و متزجر گشت و بار دیگر تحت تاثیر احساسات خویش قرار گرفت و قصیده ساخت که در آن کاملاً بر ضد قصیده سابق افکار و عقایدی اظهار داشته است چنانچه در ضمن قصیده ثانوی میگوید:

مرا آشکارا ده آن می که داری به پنهان عنده کز ریا می گریزم

مرا قبله سه بیت بنت العنب به که از بیت ام القری می گریزم

آیا باین ترتیب ممکن است هیچگاه اشعار شعرا را نماینده عقاید آنها دانست و حدس زد که ممکن است معتقدات کسی تا این پایه دستخوش تغییر و تبدیل باشد؟ این سؤال است که هر کنج‌او متنبعی بدان جواب منقی خواهد داد.

پس در باره خیام نیز باید بهمین ترتیب قضاوت کرد و برخلاف دسته که او را بدلیل ترانه هایش کاملاً بی پروا و بی اعتقاد با امور مذهبی معرفی کرده اند صریحاً اظهار داشت که رباعیات خیام را هم مانند گفته های شعرا دیگر هیچگاه نمیتوان پایه و میزان عقاید او دانست و دور نیست که خیام با وجود اعتقادی که بقوانین مذهب داشت علل فوق که سابقاً بطور مبسوط و مشروح بدانها اشاره رفته است ایجاد این احساسات را در او ایجاد میکرد و هم در تحت تاثیر این احساسات بود که افکاری از این قبیل در اشعار او پدیدار شده است.

ما چون در تأیید این عقیده خود ضمن بحث در رباعیات خیام دلائل و مدارکی بدست خواهیم داد در این قسمت از نظر عدم لزوم زیاد راجع این مطالب اظهار نظر نمی کنیم.

باری از مطالب فوق با آنکه بسیار مختصر و ناچیز بود تا اندازه اوضاع اجتماعی دوره خیام آشکار شد و کلید يك قسمت از اشعار و ترانه های او بدست آمد و عللی که ایجاد این قبیل نظریات را در خیام ایجاد میکرد مشخص گردید اینک بطور اختصار افکار و نظریات فلسفی دوره خیام و عقاید شخصی او را در این قسمت ذکر میکنیم.

### افکار و نظریات فلسفی خیام

عقاید افلاطون و ارسطو که بزرگترین فلاسفه یونانند بعد از اسلام در ایران شیوع و رواجی بسزایافت و دانشمندان این سر زمین افکار آنانرا شرح و بسط داده بشرح و رواج آن همت گذاشتند ابوعلی سینا بزرگترین فیلسوف ایران در پی افکار ارسطو رفت و کتاب شفاي خودرا در شرح و تفصیل آن نگاشت بسیاری از فلاسفه از قبیل شیخ اشراق و امثال او از پی گفته های افلاطون رفتند و نظریات او را پیروی کردند و در آن باب کتابها نگاشتند ولی روبهمرفته چون افکار افلاطون بیشتر جنبه خیالی و شاعرانه داشت و از برهان و استدلال برکنار بود کمتر مورد توجه قرار گرفت و هاگرد او ارسطو از نظر استحکام افکار و عقایدش و متکی بودن آنها به برهین و استدلالات عقلی و منطقی بیشتر توجه محققین و فلاسفه ایرانرا جلب کرد نظریکه ابوعلی سینا با آنهمه اعتقاد که نسبت با ارسطو داشت با استاد او افلاطون چندان معتقد نبود و بضاعت علمی او را مزاجه میدانست.

این نکته مسلم است که بزرگان فلاسفه ایرانرا نباید صرفاً مقتفی و پیرو افکار فلاسفه

یونان دانست بلکه باید معرف افکار و نظریات آنان شناخت زیرا بزرگانی از قبیل ابوعلی سینا و فارابی و اتمال او خود در مسائل فلسفی مبتکر بودند و عقاید فلاسفه یونان را بیشتر در تائید نظریات خویش میاوردند و در حقیقت مبین آن بودند و این مطلب از آثار آنها و مقایسه آن با افکار فلاسفه قدیم یونان مشهود است.

بین پیروان افلاطون و ارسطو همیشه اختلاف بود و بحث جدالهائی داشتند که شرح آن مفصل است و در این بین بعضی از بزرگان فلاسفه ایران نیز میکوشیدند که افکار این دو فیلسوف را با برهان و استدلال بیکدیگر مربوط سازند چنانکه فارابی کتاب *الجمع بین الرایین* را در همین باب نگاشت ولی با اینهمه نزاع علمی همیشه بین این دو فرقه مشاء و اشراق ( پیروان ارسطو و افلاطون ) برقرار بود و همین جدالهای علمی علت العمل ترقی این علم و سایر علوم در این سر زمین بوده است زیرا هر دسته برای رد عقاید و دلائل طرف دیگر ناچار بود که نظریات و افکار جدیدی متکی بدلائل عقلی و منطقی اظهار و ابراز دارد بهمین جهت و در اثر همین گفتگوها پایه این علم در اندک زمانی بالا رفت و اهمیت شایانی یافت و نظریات جدیدی در این علم وجود آمد و از آزمون که بحث و گفتگوهای علمی و فلسفی حائمه یافت و این دشمنی دیرین از میان رفت پایه این علم و سایر علوم ترقی نکرد و بحال جمود و سکون و رکود باقی ماند این تجربه بطور وضوح معلوم میکند که بحث و جدالهای علمی که در ادوار قسبه بین علما و دانشمندان بر سر اثبات نظریات شخصی برقرار بود علت عمده ترقی علوم و فنون بوده است.

عیب کار در این جا بود که هیچکس از فلاسفه آزادانه و بی پروا اظهار نظر نمی کردند و ناچار بودند که افکار و عقاید خود را با نظریات دینی توأم سازند زیرا در غیر اینصورت علاوه بر اشکالی که سابقاً بیان شد نوشته های آنها نیز هیچگاه قبول عامه نمی یافت و مهجور و متروک می ماند. در میان فلاسفه ایران بسیاری نیز طوعاً و رغبتاً جزو فرقه متکلمین در آمدند و این عده عقیده داشتند که نظریات عقلی تا آنجا که با قوانین و قواعد مذهبی تصادم نکند آزاد است و در صورت وقوع این برخورد قوانین مذهبی و قواعد دینی را بر نظریات عقلی ترجیح باید نهاد و در اثر همین عقیده بود که این دسته برخلاف سایر فلاسفه هم خود را مصروف میداشتند که مسائل فلسفی را با قوانین مذهبی توأم کنند یا عبارت دیگر نظریات عقلی و دینی را بهم مربوط سازند تا اینگونه تصادم و مخالفت هیچگاه بین عقل و شرع تولید نشود و الاخره این دسته از فلاسفه بگفته خاقانی برای رسیدن بمقصود خود رکب دین که زاده عرب است داغ یونان مینهادند. گذشته از سقراط و افلاطون و ارسطو که بزرگترین فلاسفه یونانند عده دیگر نیز بودند که افکارشان از نظر عدم اهمیت یا جهات دیگر چنانکه باید رواج و شیوع نیافت از قبیل **ایپکور** و **ایپتور** و غیره که مؤسس مذهب ایپتور یون و رواقیون میباشند. خیام در اینکه عقاید افلاطون و

۱ - چون ضمن بحث در رباعیات خیام آشنائی مختصری با افکار ایپکور و نظریات او لازم بنظر میاید ذیلاً بطور اختصار عقاید و نظریات او را ذکر میکنیم : ایپکور در سنه ۳۴۲ قبل از میلاد در جزیره **ساموس** متولد شد و در سنه ۲۷۰ قبل از میلاد در گذشت لذا او معلم

ارسطو را بطور کامل میدانست و در این قسمت استاد بود شکی نیست زیرا در عصر خود به حکیم و فیلسوف معروف و مشهور بود و معاصرینش او را بدین سمت میشناختند و اشتها را او در قسمت شعر و شاعری قرن‌ها بعد از وفات او بوده است چنانکه **نظامی عروضی** که معاصر و شاید به بعضی قرائن شاگرد او بوده و دو حکایت از خیام در کتاب خود آورده است او را بقلسه و نجوم می‌ستاید و از ترانه‌های او بهیچوجه اسم و رسمی نمی‌برد.

از این مطلب چنان برمیآید که خیام در فلسفه فویدست بود و کاملا استادی و مهارت داشت و باینجهت با عقاید فلاسفه یونان نیز قطعا آشنائی کامل داشته است.

برخی را عقیده بر اینست که خیام در فلسفه پیرو عقاید ابيقور حکیم و فیلسوف یونان بوده است و اشعار و ترانه‌های خیام نیز خود این عقیده را تا حدی تایید میکند چون اکثر رباعیات او مبنی است بر تحریض و تشویق بذكر لذت و پرهیز از آلام و اسقام و افکاری از این قبیل که تا حدی با روح افکار ابيقور مناسبت و شباهت دارد.

ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که افکار و نظریات فلسفی ابيقور از نظر مخالفتی که با مذاهب توحیدی عالم داشت تا مدتی در پرده خفا مستور بود و کسی کم و بیش از آن اطلاعی نداشت و حتی در اروپا هم قبل از دوره **اسکولاستیک** که فلسفه و دین از هم مجزا شدند کسی با افکار این قبیل فلاسفه توجهی نمی‌کرد پس در ایران نیز بطریق اولی و مسلما افکار ابيقور و امثال او بطور مشروح و مبسوط معلوم نبود مخصوصا در دوره خیام که تعصب مذهبی بشدت بر قلوب مردم حکم فرما بود و این تعصب برای روز و ظهور این قبیل افکار که مخالفت ظاهری با مذهب اسلام داشتند مانع و عائقی سخت استوار بود و از این رو واج عقاید ابيقور و امثال او در دوره خیام بحدی که افکار شاعر ما را بدان مقبول سازد و او را به پیروی و افتخار از آنها وادار نماید محال مینماید.

ممکن است نظریات خیام بر حسب تصادف تا حدی با عقاید ابيقور شباهت و مناسبت پیدا کرده باشد و با اینکه خیام بطور اجمال از عقاید ابيقور آگاهی داشته و شخصا نیز در این باب صاحب نظریات و افکار مخصوصی بوده است که از بعضی جهات با عقاید ابيقور شبیه و از بسیاری

قتیری بود و در یکی از مدارس کوچک یونان تدریس میکرد و مادرش بجن گیری اشتغال داشت و ابيقور در کودکی مادر خود را ملازمت میکرد و در اثر همکاری با مادر خود بخوبی با عقاید و افکار نادرست مردم پی برد و دانست که این افکار و عقاید سبب بدبختی و هلاک بشر است بهمین جهت پس از آنکه بسن رشد رسید در آن مدرسه باز کرد و در آن بتعالیم عقاید فلسفی خویش که بخیال خودش موجب نجات بشر از بدبختی دائمی بود پرداخت و عقاید مخصوص خود را به شاگردانش تعلیم کرد.

شاگردان ابيقور سخت با استاد خود معتقد بودند و افکار و آراء او را مانند وحی - آسمانی لایقتر و محترم میشمردند.

ایکور در کیفیت تشکیل عالم آراء ذمه قراطیس را پیروی میکرد و عقیده داشت که نجات

جهات دیگر مخالفت و مبیانت داشته است زیرا با سنجش و مقایسه افکار خیام و ابی‌قور که آن يك را در متن مفصل و این يك را در حاشیه این صفحات مجملاً خواهیم نگاشت بخوبی واضح میشود که عقاید خیام و ابی‌قور با اینکه تا حدی شبیه هستند جهت اختلاف و مبیانتشان نیز بسیار است.

عقاید محققین و دانشمندان عالم راجع به خیام بقدری متشنت و مختلف است که رویهم رفته برای کسیکه در پی دانستن افکار و عقاید و شخصیت خیام است دشواری این طریق را آسان نمیکند زیرا خیام بزعم برخی حکیم و فیلسوف الهی و بعقیده بعضی زندیق و ملحد بی باک و بتصور پاره شاعر و ارسته و گوشه گیری بیش نبود و ما عقاید دانشمندان بزرگ را در باره خیام بقصلی جداگانه که در دنبال این فصل خواهیم نگاشت موعول میکنیم.

این اختلاف نظر مسلماً از جهت ابهام و تاریکی شخصیت و زندگی خیام ناشی شده است مضافاً اینکه آثار زیادی نیز غیر از ترانه‌های محدودی از خیام باقی مانده است.

در باره افکار فلسفی خیام نیز بایستی گفت که نیمه انکاری راجع بمسائل ما بعدالطبیعه دردل داشت زیرا سخنان و دلائل گوناگون فلاسفه که خیام آگاهی کامل از آنها داشته است دلیلی محکم و برهانی قوی برای اثبات اینگونه مسائل نبود و کسانی که این قبیل دلائل را می‌پذیرفتند و مدلولات آنها را حتی و قطعی می‌پنداشتند بیشتر از نظر مذهبی بود و بی‌شک عقاید مذهبی فلاسفه را در این گونه مسائل پشتیبانی قوی بوده است و گرنه دلائل آنها برای اثبات عالم معنی همچون پای چوبین بی تمکین بود.

از آنجائیکه بزرگترین علت رواج عقاید و سخنان فلاسفه از نظر اتکای آنها بمذهب و رسوخ عقاید مذهبی در توده مردم بود بالطبع کسانی که زیاد بعقاید مذهبی یابند نمودند از پذیرفتن دلائل فلاسفه در امور غیر حسی نیز شدیداً استنکاف میکردند و اگر بکلی منکر نمیشدند لاقلاً نیمه انکاری از آن در دل داشتند ولی از آنجا که مسائل معنوی در قاب فرزند آدم جانی مخصوص برای خویش برگزیده است بکاره و بشفه این قبیل معتقدات را از هل بر توان انداخت و باینجهت انسان خواهی نخواهی گاه گاه متأثر از این قبیل معتقدات خواهد بود.

و کمال انسانی نیل بسعادت است و وسیله رسیدن باین کمال اعتدال در خوردن و آشامیدن و فراغت و موازنه جمیع قوی و حرکات عقلی است.

ابی‌قور کتب زیادی نگاشته است و برخی عده تالیفات او را بالغ بر سیصد جلد میدانند و او خود در نوشته های خویش افتخار میکند که چیزی از عقاید دیگران را نقل نکرده است و تمام نظریات و عقایدش چکیده افکار خود اوست.

از این مقدار کتب ابی‌قور اکنون جز اندکی باقی مانده است و یکی از تالیفات او اخیراً در شهر هرکولانوم کشف شد و در سال ۱۸۱۸ در لیبزیک بطبع رسید.

ابی‌قور چنانکه ذکر شد معتقد بود که آدمی ناچار بایستی بکمال و سعادت واقعی خویش برسد و این سعادت و کمال را در درک لذات و اجتناب از آلام و اسقام میدانست و معتقد بود که دو امر موجب باز داشتن بشر از رسیدن بکمال و سعادت مترقب اوست یکی اعتقاد بمسائل

خیام نیز نسبت باین گونه مسائل اگرچه اعتقاد محکمی نداشت انکار تام نیز نمی نمود  
 باینجهه دچار شك و تردید بود و در ترانه های او افکاری مشتمل بر انکار و اقرار نسبت بامور معنوی فراوان  
 میتوان یافت و گاهی نیز از غایت حیرت پیرش و سؤال می بردازد مثلا از و باعی ذیل چنان مینماید که  
 بمعاد و حشر و نشر معتقد است

نا کرده گنه در این جهان کیست بگو      آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو  
 من بدکنم و تو بد مکافات دهی      پس فرق میان من و تو چیست بگو  
 و گاه در بعضی ترانه های خویش مانند دور باعی ذیل معاد و مبدأ را سخت انکار میکند  
 زاهد گوید که جنت و جور خوشست      من میگویم که آب انگور خوشست  
 این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار      کاواز دهل شنیدن از دور خوشست

می خور که بزیر گل بسی خواهی خفت      بی مونس و بی قرین و بی همدم و خفت  
 ز نهار بکس مگو و این راز نهفت      آن لاله که پژمردن خواهد بشکفت

گروهی از محققین نیز خیام را از فرقه ملامتیه که دسته مخصوصی از متصوفه هستند  
 می شمارند . زیرا این عده از اهل تصوف چنانکه از تواریخ و مآبده منظر بسق بوده اند و با آنکه شاید  
 باطنا کاملا متقی و پرهیزکار بودند در ظاهر خود را به بی پروائی و فساد معرفی می نمودند  
 این عده از محققین ابو یزید بسطامی را نیز جزو فرقه ملامتیه می شمارند زیرا او نیز  
 منظر بسق بود و چنانکه معروفست در روز ماه رمضان با آنکه علت مسافرت معذور بود در مقابل گروهی  
 از مردم که با استقبال او آمده بودند روزه را افطار کرد و مردم ظاهر بین بهمین علت از کرد او  
 پراکنده شدند .

ما بعد الطبیعه و دیگری خوف از مرگ باینجهه در تعالیم خویش می کوشید که بنیان این در عقیده را  
 از ذهن شاگردان خویش بر اندازد و در نتیجه آنان را بکمال وسعادت واقعی راهبری نماید.  
 ایبقور برای اثبات و رواج نظریه خویش بند هر گونه تکلیفی را اعم از مذهبی و  
 اجتماعی و حقوقی و سیاسی از گردن پیروان خویش برداشت و حقوق بشری و طبیعی را جز  
 موانعی برای سعادت فردی نمی دانست و می گفت فراغت کامل و راحتی واقعی انسان همیشه اوقات  
 دستخوش عقاید مذهبی و ترس از ما بعد الطبیعه است و اینک برای از بین بردن این قبیل عقاید  
 آراء ذیمقراطیس را دست آویز قرار داد و میگفت که نه چیزی در کیتی معلوم شود و نه آنکه  
 از کتم عدم چیزی بوجود آید ببارت دیگر میگفت « هیچ موجودی معلوم و هیچ معلومی موجود  
 نشود » و تمام مواد در عالم از اجزاء لایتجزی تشکیل شده اند و نمیشود عالم را نتیجه عمل فاعل  
 و صانع معینی بدانیم زیرا در صورت قبول این عقیده مبدأ شرور و فساد را در کیتی نمیتوان یافت